

ایدئولوژی فرمانروایان روسیه در سال ۱۹۹۵: غرب‌گرایان و اُروآسیائی‌ها

نویسنده: ولادیمیر بیلنکین

ترجمه: پویان کبیری

یادداشت مترجم بر چاپ دوم:

ولادیمیر بیلنکین (Vladimir Bilenkin) استادیار دانشگاه ایالت کارولینای شمالی در آمریکا می‌باشد. این مقاله برپایه‌ی نوشته‌ای است که در نشست سالانه‌ی انجمن ادبیات تطبیقی جنوب در شهر رالی (Raleigh) در ماه سپتامبر سال ۱۹۹۴ ارائه شد. متن انگلیسی مقاله در مجله‌ی بررسی ماهانه (Monthly Review Magazine)، دوره‌ی ۴۷، شماره‌ی ۵، اکتبر سال ۱۹۹۵ به چاپ رسیده است.

این مقاله، بار اول در سال ۱۹۹۶ به فارسی ترجمه گردید و انتشار یافت. اکنون، اگر چه دو دهه از ارائه‌ی این بحث می‌گذرد، اما از یک طرف روند عینی حرکت و توسعه‌ی سرمایه‌داری امپریالیستی روسیه طی این مدت به خوبی بیانگر صحت برخی نظرات مطروحه در این نوشتار است و ما می‌بینیم که فرمانروایان آن نه تنها در نظر، بلکه عملن در راستای ایجاد یک اتحادیه‌ی اُروآسیائی گام برمی‌دارند و تا حدودی نیز موفق به انجام آن گشته‌اند. ضمن این که، اساسن یکی از کشمکش‌های روسیه با اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا که مخالف سرسخت این امر هستند، بر سر همین موضوع می‌باشد و آخرین نمونه‌ی این رویارویی پنهان و آشکار نیز مورد اوکراین است که خود یک وزنه و پایه‌ی مهم برای روسیه در تشکیل چنین اتحادیه‌ای می‌باشد. در این ایام، اوکراین برای دومین بار دستخوش "انقلاب مخملین" توسط امپریالیست‌های غربی گشته است. هدف، کشاندن اوکراین به طرف اتحادیه‌ی اروپا و هرچه بیش‌تر محدود و محصور نمودن توان سیاسی و اقتصادی روسیه به‌مثابه رقیبی که از توانائی نظامی - هسته‌ای بالائی برخوردار است، می‌باشد.

از طرف دیگر، با توجه به مرور دوباره‌ی آن و لزوم اصلاح نارسائی‌های موجود در چاپ اول (چه در متن ترجمه و چه در نشر آن) و تدقیق هرچه بیش‌تر آن با متن اصلی، اقدام به بازنگری همه‌جانبه، ترجمه و چاپ مجدد آن می‌نمائیم.

همان‌طور که در چاپ اول گفته شد، این نوشتار مشخص دو جریان فکری موجود در جامعه‌ی روسیه در پی فروپاشی اتحاد شوروی، که توسط روشن‌فکران و نخبه‌گان صاحب امتیاز نماینده‌گی می‌شوند، را تحت عناوین غرب‌گرایان و اُروآسیائی‌ها (اروپائی-آسیائی) معرفی می‌نماید.

با توجه به این متن، غرب‌گرایان، انقلاب روسیه و دوره‌ی شوروی را انحرافی از مسیر عادی تاریخ جهان قلمداد می‌کنند و خواهان گذار به سرمایه‌داری مدل غربی می‌باشند و اُروآسیائی‌ها، ضمن توصیف تمدن غرب به‌مثابه

پدیده‌ای نژادی- فرهنگی و با تکیه بر سنت‌گرایی و ایدئولوژی شدیدن التقاطی خویش، روسیه را جزئی از خانواده‌ی اُروآسیائی‌ها می‌دانند و رؤیای تشکیل مجدد اتحاد اُروآسیائی‌ها، که با فروپاشی اتحاد شوروی از بین رفت، را در سر دارند.

نویسنده خود، این مقاله را نقدی بسیار کلی بر این دو جریان و ایدئولوژی آنان می‌داند و علاوه بر آن، با نقد برخی عمل‌کردهای فرهنگی که توسط آنان اعمال می‌گردد، تمرکز خود را بر رابطه‌ی بین پروژه‌های آنان در سطح ملی و جهانی قرار می‌دهد.

هم‌چنین، نویسنده معتقد است که غرب‌گرائیسم و اُروآسیائیسم نه در تضاد با هم، بلکه مکمل یکدیگرند. و اعلام می‌دارد که "آن‌چه که در سطح به عنوان مناقشه بین نمونه‌های آشتی‌ناپذیر فرهنگی- اجتماعی ظاهر می‌گردد، درواقع تلاش موزونی است برای ساختن فضای ایدئولوژیک به شکلی که عرصه را برای مانور سیاسی و منازعات مسابقه‌ی قدرت نخبه‌گان درحال‌رقابت و هم‌چنین برای همبسته‌گی بر سر مسئله‌ی عمومی حفظ سلطه‌شان بر کل جامعه مهیا نماید".

درعین‌حال، این مقاله قدرت ایدئولوژیکی مارکسیسم در برابر جریانات فوق‌الذکر را نیز مورد توجه قرار داده است. امید است که برای خواننده‌گان فارسی زبان و شناخت هرچه وسیع‌تر آنان از سیر تحولات و اوضاع و احوال جامعه‌ی روسیه در دو دهه‌ی گذشته، مفید و حاوی نکاتی ارزنده باشد.

پویان کبیری

دسامبر ۲۰۱۳

بخش اول

همان‌طور که تروتسکی ۶۰ سال قبل در تجزیه و تحلیل‌هایش از جامعه‌ی شوروی پیش‌بینی نمود، رد یک اقتصاد بابرنامه درواقع به سیر قهقرائی عمیق اقتصادی و اجتماعی در سرزمین اتحاد شوروی سابق منجر گشته است. قدرت تئوریک مارکسیسم کلاسیک به بهای تلخ و گزافی مجددن مورد تأیید قرار گرفته است. گرچه روسیه به عنوان ابر قدرتی هسته‌ای باقی مانده، اما سریع‌ن به سطح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک کشور جهان‌سومی سقوط کرده است. از مهم‌ترین جنبه‌های این پروسه می‌توان نکات زیر را نام برد:

← در زمینه‌ی اقتصادی: غیرصنعتی‌شدن و جهت‌گیری مجدد اقتصاد ملی به طرف مدلی که وسیع‌تر برپایه‌ی صدور مواد خام، واردات کالاهای ساخته‌شده و مواد غذایی و همچنین وابستگی فزاینده به سرمایه‌ی خارجی و نهادهای بین‌المللی آن قرار دارد.

← از لحاظ ساختار اجتماعی و سیاسی: نابرابری وسیع در زمینه‌ی ثروت، در فقر زیستن اکثریت جمعیت و تقسیم ساختار مسلط بر جامعه‌ی روسیه به بخش‌های وابسته (کمپرادور) و ناسیونالیست.

تقسیم‌بندی اخیر (یعنی بخش‌های ناسیونالیست و کمپرادور)، صف‌آرایی دو قطب سیاسی - فرهنگی رقیب را ایجاد نموده که معمولن از آنان به عنوان "دموکراتیک" و "ناسیونالیست" یاد می‌شود. هسته‌های ایدئولوژیکی آنان می‌تواند به‌مثابه "غرب‌گرایسم" و "اُروآسیائیسم" مورد شناسائی قرار گیرد، زیرا اعتقادات هر دو ایدئولوژی، از طریق یک تفسیر متباین از مشخصات تاریخی روسیه و جایگاه آن در درون نظم جهانی بین‌المللی، به تفصیل درآمده و قانونی گردیده‌اند. متن زیر، نقدی بسیار کلی بر این ایدئولوژی‌ها و برخی عمل‌کردهای فرهنگی که به وسیله‌ی آنان اعمال می‌گردد، با تمرکز بر رابطه‌ی بین پروژه‌های آنان در سطح ملی و فرهنگی است.

غرب‌گرایسم و اُروآسیائیسم به یک‌باره پدیدار نگشته‌اند. آن‌ها از سال‌های ۱۹۷۰ در بین مجامع علمی و ادبی بسیار نزدیک به محافل مختلف درون حزب و بوروکراسی دولتی، تحت مراقبت نزدیک اما دور از نظارت خصمانه‌ی ارگان‌های ایدئولوژیکی حزب کمونیست اتحاد شوروی و کا. گ. ب. به آرامی رشدونمو کرده‌اند. تفکر مارکسیستی بسیار پیش‌تر از آن‌که از سوی رهبران ابکوم سابق (بوروکرات‌های محلی حزب) و نویسندگان مزدور حزب رسمن "مُرده" اعلام گردد، در این دوائر به تفکری منسوخ و از مُد افتاده تبدیل شده بود. از آن پس، مارکسیسم به‌مثابه پاسخ عملی بلقوه به هر دو، یعنی هم به واقعیت اسفناک اجتماعی و هم به ایدئولوژی‌هایی که از چنین واقعیتی برخاسته و به وسیله‌ی آن بازتولید می‌شوند، از همه‌ی مواضع قدرت کنار زده شد و از سوی روشنفکران صاحب امتیاز، تامل‌مورد نفی و انکار قرار گرفته و طرد گردید. مارکسیسم به‌مثابه دشمن قدیمی و آینده‌ی ایدئولوژی‌های مورد بحث در ذیل، شاید عمیقن و وسیعن به‌خوبی ایستاده‌گی نماید، اما امروز بانگ سازمان‌یافته‌ی قدرت‌مندی ندارد.

بخش دوم

پایه‌های اصلی تفکر غرب‌گرائی روسی می‌تواند به شرح زیر خلاصه گردد:

← انقلاب روسیه و دوره‌ی شوروی، انحرافی تاریخی از مسیر عادی تاریخ جهان بودند. انحراف از مسیری که انتهایش به سرمایه‌داری لیبرال و نهادهای آن، همان‌طور که در غرب وجود دارد، ختم می‌شود. بنابراین

هدف استراتژیک، بازگرداندن روسیه به "خانواده‌ی ملت‌های متمدن"، و ای‌بسا به‌عنوان شریک مراکز قدرت شمالی‌اش، می‌باشد.

← غرب‌گرایان از لحاظ اقتصاد سیاسی و تئوری اجتماعی‌شان، به آدام اسمیت و تفکر جامعه‌ی مدنی خودبه‌خود نظم‌پرداز یا تنظیم شونده‌ی او، اقتصاد کلان مکتب شیکاگو، و به شکل راست افراطی به ایده‌های داروینیسیم اجتماعی عقب‌گرد کرده‌اند. رقابت و نفع شخصی به‌عنوان محرک‌های "طبیعی" و "عادی" (تکیه کلام‌های نئولیبرالیسم روسی) رفتار اجتماعی، که سرانجام به نفع جامعه به‌مثابه یک کل می‌باشند، تقدیس می‌شوند و دموکراسی بدون تسلط بازار آزاد و مالکیت خصوصی، غیرقابل تصور قلمداد می‌شود.

به‌طور خلاصه، غرب‌گرایی روسی تکرار مبتذل هسته‌ی مرکزی فرضیه‌های آن فلسفه‌ی اجتماعی است که در دهه‌ی هشتاد الهام‌بخش به‌اصطلاح "انقلاب" محافظه‌کاران جدید (نئوکنسرواتیوها) در غرب بود. کارکرد اولیه‌ی آن در روسیه، عبارت از فراهم نمودن مشروعیت و معقولیت ایدئولوژیکی برای نخستین مرحله‌ی استقرار مجدد سرمایه‌داری ("انباشت اولیه") و شکل‌گیری جامعه‌ی بورژوازی با دو نیروی اصلی‌اش یعنی کار و سرمایه، بوده است. هم‌چنین یک تشابه هم‌نوع‌گونه‌ای بین غرب‌گرایی روسی و رژیم‌های اقتصادی مکتب شیکاگو، که به دنبال دیکتاتورهای ترور نظامی آمریکای لاتین وضع گردید، وجود دارد. این شباهت، دفاع نامیمون نئولیبرال‌ها در ستایش از شیلی پینوشه می‌باشد که بسیاری از آنان آن را به‌عنوان مدلی برای روسیه می‌بینند.

پایه‌ی اجتماعی اصلی مدل توسعه‌ی نئولیبرال شامل: بورژوازی تجاری جدید که از سیاست "درهای باز" سود می‌برد؛ بخشی از طبقه‌ی سیاسی‌ئی که قدرت‌اش وابسته به روابط ویژه‌ی آن با همتهای غربی‌اش است؛ و بالاتر از همه، روشن‌فکران صاحب امتیاز علوم اجتماعی و ارتباطات می‌باشد که بسیاری از آنان از مقطع سال‌های ۱۹۷۰ به‌عنوان حلقه‌ی اتصال بین بوروکراسی شوروی و نهادهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قدرت در غرب خدمت نموده‌اند و قابلیت سودجویی از سرمایه‌ی فکری و روابط بناشده‌شان با غرب بسته‌گی به تداوم مدل نئولیبرال ائتلاف دارد. این گروه‌ها بخش کم‌پرادور در درون طبقه‌ی حاکم را نمایندگی می‌کنند.

علاوه بر موانعی چون اقتصاد یک‌پارچه و ملی‌شده (به همراه روابط مالکانه‌ی غیرسرمایه‌داری که زمینه‌ساز اشکال حقوقی بوده است)، انتقال به مدل غربی سرمایه‌داری در روسیه بایستی بر برخی موانع دشوار خوی فرهنگی غلبه یابد. تمام سنت‌های فرهنگی بقایابنده به‌عینه آلترناتیوهای پیشاموجود بازار و ارزش‌های کلاسی را ارائه می‌دهند و در مورد روسیه سنت محلی و ماقبل مدرن نه توسط بازار کلاسی، بلکه به‌وسیله‌ی یک سیستم متقابل شورائی که پول را از قدرت جدا ساخته بود، پوشش داده شده بود. از این‌رو نئولیبرال‌های روسی در سیاست‌های فرهنگی‌شان متوسل به واردات انبوهی از تولیدات فرهنگی غربی به‌مثابه وسیله‌ای برای "اصلاح آگاهی توده‌ها" شده‌اند. آحاد مردم تحت نقل و انتقال خشن فرهنگی، تلقین ارزش‌های مصرفی و

ایدئولوژی نومحافظه کار (نئوکنسرواتیو) که به دنبال تاجریسم و ریگانیسم شکل گرفت، قرار داده شده‌اند. این واردات فقط نمایشات کم ارزش تلویزیونی، دریدا (DERRIDA)، فروشگاه‌های سکس و پسامدرنیسم نبوده، بلکه مبانی پی‌ریزی و ساخت فضای فرهنگی به سوی فرهنگ‌های توده و "بالا"، کلائی کردن تولیدات فرهنگی و مصرف‌گرایی در هنر، آموزش و پرورش، تفریحات و روابط شخصی نیز بوده است. اگرچه ارزیابی تأثیر همه‌جانبه‌ی این خشونت ایدئولوژیکی نیازمند گذر زمان می‌باشد، اما تأثیر مخرب آن خصوصاً روی نسل جوان به خوبی آشکار است. بنابر همه‌پرسی‌های اخیرن به‌عمل آمده در بین دانش‌آموزان دختر دبیرستان‌های مسکو، فاحشه‌گی در اذای دریافت "ارز معتبر" یکی از مشاغل بسیار باحیثیت محسوب می‌شود. تلقین پول/کالا با تأکید جدید بر نهاد خانواده، ترویج رسانه‌های گروهی از مفهوم سیاست به عنوان "عمل ننگ" و اعلام شعار "پایان ایدئولوژی" تکمیل شده است. همه‌ی این‌ها به قصد زمینه‌سازی برای جدائی بنیادی بین مسائل فردی و اجتماعی که مشخصه‌ی جوامع معاصر سرمایه‌داریست بوده و بیش از همه به منظور ممانعت از شکل‌گیری و رشد سازمان سیاسی از پائین می‌باشد.

هم‌چنین فرهنگ روشن‌فکری جدیدی از درون مکانیسم واردات، به‌مثابه طبقه‌ی سیاسی و بخش نئولیبرال قشر روشن‌فکر روسی، خلق شده است که رسانه‌ها و آموزش و پرورش را کنترل می‌کند و به دوره‌ی کارآموزی چاپلوسی مراکز قدرت روشن‌فکری در غرب داخل شده است. امروز این گروه‌ها، عمل پیوند با مباحثات تئوریک غرب و تمام قوائد علوم اجتماعی را کنترل نموده و مبادله‌ی دیدگاه‌های ایدئولوژیکی بین روسیه و جهان را از صافی می‌گذرانند. کنترلی که روشن‌فکران صاحب‌امتیازات‌ویژه بر روی انتخاب کردن و وطنی‌ساختن دانش و آگاهی غربی دارند، قدرت نخبه‌گان را در استفاده از آن تقویت نموده و مانع کاربرد شایسته‌ی آن برای هرگونه نقد و عمل اجتماعی انسان می‌گردد.

بخش سوم

با زوال سریع شرایط اقتصادی و اجتماعی برای اکثریت بسیار وسیعی از جمعیت روسیه، نئولیبرال‌ها با چالش فزاینده‌ی بخش‌هایی از نخبه‌گان که خود را اپوزیسیون "معنوی" یا "ملی" می‌نامند، روبرو شده‌اند. در حالی که گروه قبلی (نئولیبرال‌ها) مدل غربی "جامعه‌ی نرمال" را پذیرفته‌اند، ایدئولوگ‌های اپوزیسیون به یک سلسله مکتوبات مبهم (و واقع‌ناشناخته در غرب) از سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، نگارش گروهی از مهاجرین برجسته‌ی روس معروف به "أروآسیائی‌ها"، رجوع کرده‌اند.

أروآسیائی‌ها در بازنگری نوآورانه‌شان پیرامون رابطه‌ی بین اروپا و مابقی جهان، پیشاپیش جنبه‌هایی از نقد پسااستعماری مدرن از سلطه‌ی غرب را مطرح نمودند. نوشته‌های آن‌ها در پی وقوع جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه، در مقطع اوج‌گیری فاشیسم در اروپا، آن‌ها تمدن غربی را به عنوان یک پدیده‌ی قومی - فرهنگی خاص توصیف کردند و درواقع آن را کجراهه‌ی خطرناکی دانستند که بی‌رحمانه تسلط امپریالیستی‌اش را از طریق خشونت نظامی، اقتصادی و فرهنگی بر دیگر گروه‌های قومی تحمیل می‌نماید. بنابر انسان‌شناسی فرهنگی‌شان، آن‌ها روس‌ها را بخشی از خانواده‌ی مردمان أروآسیائی می‌دانند که

موجودیت تاریخی‌شان توسط یک نظام ارزشی کاملن متفاوت نسبت به اروپای "رومی - ژرمنی"، اداره شده است. (۱)

اروآسیائی‌های مدرن از ایده‌های پیشینیان خویش در جهت بسط یک ایدئولوژی بسیار التقاطی از رهائی ملی که شامل عناصری از قومیت، خرافات تکنیکی و خدانشناسی عرفانی‌ست، استفاده نموده‌اند. طرح آن‌ها در شکل سکولار شده‌ی آن، رؤیای بازسازی مجدد اتحاد اروآسیائی، که با فروپاشی اتحاد شوروی از دست رفت، را برپایه‌ی سنت‌گرائی فرهنگی، دولت‌گرائی و مدرن‌سازی تکنولوژیکی در سر می‌پروراند. آن‌ها در کشورهای مثل کره‌ی جنوبی و ژاپن نمونه‌ی تاریخی چنین توسعه و مدل‌هایی برای تقلید را می‌بینند. تشکیلات اقتصادی اروآسیائی شباهت‌هایی با تلاش نخبه‌گان آسیای شرقی برای آراستن مدل توسعه‌ی سرمایه‌داری‌شان با به اصطلاح ارزش‌های کنفوسیوسی دارد.

پایگاه اجتماعی قوم‌محوری اروآسیائی، وسیع‌تر از غرب‌گرائی روسی اما هم‌چنین پراکنده‌تر از آن است و شامل این‌ها می‌باشد: "متصدیان سرخ" یعنی طبقه‌ی مدیران صنعتی که قدرت‌شان بسته‌گی به بقای حتمی پایه‌ی صنعتی دارد، رؤسای کشاورزی که عرصه‌ی کشاورزی را کنترل می‌کنند، کنترل‌کننده‌گان منافع کارتل‌های خصوصی جدید (غالبن جانیان تغییرقیافه‌نداده) و شمار زیادی از دلان، سفته‌بازان، مؤسسين شرکت‌های کوچک و به‌طور کلی تیپ‌های بخر- بفروش- فرارکن که در آب‌های خصوصی‌سازی (که غارت و چپاول است) رشد کرده و می‌بینند که کوسه‌های بزرگ‌تر وارد می‌شوند. هم‌چنین بخش‌های وسیعی از طبقه‌ی استادان شوروی، یعنی روشن‌فکران علمی و فنی سابقن بهره‌مند از امتیازات ویژه، که موقعیت اجتماعی آنان با غیرصنعتی‌شدن کشور و قطع تقریبین کامل کمک‌های دولتی به تحقیقات علمی و آموزش عالی به خطر افتاده و با شکست اصلاحات نئولیبرال سرخورده شده‌اند، را شامل می‌شود. طیف سازمان‌ها و احزاب سیاسی دارای گرایش به ایدئولوژی اروآسیائی از احزاب مخفی فاشیست گرفته تا اتحاد صنعتی قابل احترام، اتحادیه‌ی نویسنده‌گان روسیه و عناصر در حال حاضر مسلط بر رهبری بزرگ‌ترین حزب کمونیست را در بر می‌گیرد. (۲)

هم‌چنین این نکته مهم است که بین ناسیونالیسم روسیه‌ی بزرگ و اروآسیائیسم بایستی تفاوت قائل شد. زیرا دومی (اروآسیائیسم) توسط نماینده‌گان گروه‌های قومی مختلف استفاده می‌شود. چنان‌که رئیس‌جمهور قزاقستان، سلطان نظربایف، اخیرن برنامه‌اش برای یک اتحاد اروآسیائی را با ایدئولوژی اروآسیائیسم پیوند داده و فراخوان یک فضای فرهنگی و معنوی یک‌پارچه را داد. تم‌های اصلی ایدئولوژی اروآسیائی و بنیان‌های علن غیرمنطقی آن درخور شرح و تفصیلی بیش‌تر می‌باشد.

در سطح جغرافیای سیاسی یا ژئوپولوتیک، اروآسیائی‌ها چنین استدلال می‌کنند که نیروهای "جهان‌گستر" غربی (به عنوان مثال گلوبالیسم) شروع به ایجاد نظم نوین جهانی‌ئی کرده‌اند که روسیه و دیگر جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی را در پائین هرم جهانی قرار می‌دهد و منابع انسانی و طبیعی آنان، در جهت منافع کشورهای سرمایه‌داری مرکز و شرکت‌های فراملیتی، مورد استثمار قرار خواهد گرفت. آن‌ها نئولیبرال‌ها را به دست

داشتن در این توطئه‌ی جهانی و به قرار دادن مردمان اُروآسیائی تحت تسلط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب متهم می‌کنند. از نظر آن‌ها، تنها آلترناتیو تاریخی در برابر این سناریوی غم‌انگیز برای روسیه، ورود مجدد به جامعه‌ی جهانی به‌مثابه رهبر یک اتحادیه‌ی اُروآسیائی است که می‌تواند مسیر فاجعه‌بار کنونی تاریخ جهان را که اینک به سوی جهانی پیش می‌رود که توسط یک اُلیگارش‌ی مالی فراملی اداره شود، تغییر دهد.

چنین اتحادیه‌ای نمی‌تواند برپایه‌ی مدل غربی سرمایه‌داری، به خاطر بنیان‌های فرهنگی اروپامحوری‌اش که اُروآسیائی‌ها آن‌ها را خودمحوربینی، منطق‌گرائی و ماده‌گرائی تعریف می‌کنند، بنا شود. درعوض، آن‌ها خواهان بازگشت به "ارزش‌های سنتی" هستند که گفته می‌شود وحدت عظیم قومی مردمان اُروآسیائی را طی هزارسال تاریخ مشترک مفروض‌شان قوت بخشیده است. برخلاف غرب‌گراها، اُروآسیائی‌یان مردمانی جمع‌گرا، مستعد برای خلق اسطوره و اشکال مذهبی خودآگاهی هستند و ارزش‌های معنوی را بیش از ارزش‌های مادی ارج می‌نهند. همه‌ی این قوم‌محوری اساطیری برای اثبات این به‌کار گرفته‌شده است که:

الف- آن بخش از جامعه‌ی انسانی که در سرزمین اتحاد شوروی سابق اسکان دارد، بنابر قوانین یا عقلانیت مخصوص به خودش موجودیت دارد و اساس متفاوت از آن‌هائی‌ست که در غرب‌اند.

ب- مدل اُروآسیائی توسعه‌ی سرمایه‌داری ملی را براساس جنبه‌های داخلی و جغرافیای سیاسی‌اش توجیه نماید.

اُروآسیائی‌ها به درستی بر این نکته انگشت می‌گذارند که مدل نئولیبرالی انتقال به سرمایه‌داری، اختلافات اجتماعی عمیقی در صفوف طبقات به‌وجود می‌آورد که احتمالاً به جنگ داخلی بیانجامد. همان‌طور که یکی از ایدئولوگ‌های برجسته‌ی آنان استدلال میکند خطر اصلی اصلاحات نئولیبرال عبارت از آن است که "آن‌ها تضادهای طبقاتی را عمیق‌تر می‌سازند و به همین دلیل ضرورت آگاهی طبقاتی و رادیکالیسم ایدئولوژیک را برمی‌انگیزانند و این به‌طور قطع سرانجام به رویارویی بین اتحاد چپ با جهت‌گیری سندیکالیستی و اتحاد راست با خصلت طرف‌داری از فاشیسم خواهد انجامید." (۳)

این استدلال و گفته‌های شبیه به آن، بیان‌گر نگرانی هرچه عمیق‌تر اُروآسیائی‌ها می‌باشد که در پس شعارهای ضدغربی و گاهن ضدسرمایه‌داری آنان نهفته است. یعنی ترس آنان (که نئولیبرال‌ها نیز در آن سهیم‌اند) از سیاسی‌شدن توده‌ها که ممکن است به آن چیزی منجر گردد که در حال حاضر از آن به عنوان "دوره‌ی دوم انقلاب سوسیالیستی" یاد می‌شود که می‌تواند ابزار تولید و دولت را تحت کنترل مستقیم مجامع اشتراکی کارگران قرار دهد.

به جای آن، اُروآسیائی‌ها مدل جامعه و دولتِ به اصطلاح صنفی- سندیکالیستی را پیشنهاد می‌کنند که بر پایه‌ی اصول مختلط و استنتاج‌شده از ایده‌های قرن نوزدهم بناشده و آن را از جناح محافظه‌کار طرفداران فرهنگ اسلاو، داستایوفسکی و ایدئولوژی رسمی امپراطوری روسیه به عاریت گرفته‌اند. یک مدل جامعه‌ای را تجسم می‌کند که مبتنی بر نظم شدید سلسله مراتبی طبقات (با تخصیص امتیازات ویژه براساس اهمیت هر طبقه برای دولت) است و با روحیه‌ی احترام متقابل و هم‌آهنگی برادرانه زیست خواهد کرد و ارتش و سرویس امنیتی نیز طبقات جداگانه‌ای را تشکیل خواهند داد.

اقتصاد به وسیله‌ی کارتل‌های بسیار بزرگ که مکمل هم خواهند بود تا رقیب یکدیگر، به انقیاد در خواهد آمد و نهایتن طبقه‌ی سیاسی جدیدی از تکنوکرات‌های ایده‌آلیست ملی‌گرا به وجود خواهد آمد که بنابر شایسته‌گی و لیاقت‌شان از همه‌ی طبقات به خدمت گرفته می‌شوند. طبقات، کارتل‌ها و شایسته‌سالاری تکنوکراتیک باهم به شکلی هم‌آهنگ در اقدامی استراتژیک برای فرامردن‌سازی و پیشرفت تکنولوژیکی، که اتحاد اُروآسیائی را قادر خواهد ساخت تا رسالت مسیحائی‌اش را به کمال رساند، مشارکت خواهند کرد. رسالتی که عبارت است از رهائی جهان از قید تمدن مکانیکی فاقد معنویتِ غربی و هدایت‌کردن آن به سوی عصر "انسان‌گرایی جدید"، که ظاهرن به معنای انعکاسی از دولت برادرانه‌ی "صنفی- سندیکالیستی" در مقیاسی جهانی است.

اُروآسیائیسیم شاید همچون یک عقب‌گرد فرهنگی ناامیدانه به مدینه‌ی فاضله‌ی منسوخ‌شده‌ی توازن اجتماعی در دل جامعه‌ای غیردموکراتیک و استثمارگر باشد. اما در پس پندار متافیزیکی بد اُروآسیائی‌ها، آلترناتیو معتدل و شاید قابل‌دوامی، برای توسعه‌ی ملی، نهفته است، چیزی که سمیر امین (Samir Amin)، آن را "انتخابی برای صف‌بندی‌مجدد حول زوجین تکنوکراسی دولتی- سرمایه‌داری ملی می‌نامد." (۴)

سیاست "توازن اجتماعی" اُروآسیائی به‌طور عینی به دنبال سرکوب‌نمودن و یا دست‌کم به طرز مؤثری کم‌کردن تضاد طبقاتی در مقیاس ملی، جهت ایجاد شرایط مناسب‌تر برای انباشت اتوماتیک‌وار سرمایه می‌باشد تا بدین‌وسیله سرمایه‌ی ملی را قادر به رقابت در سطح جهانی نماید. نمونه‌ای گفتنی از درخدمت سرمایه‌ی ملی بودن ایدئولوژی اُروآسیائی، کمپین تبلیغاتی کارتل "هرمس" (Hermes) می‌باشد که منافع عظیمی در صنعت نفت دارد و به بالاترین رده‌های بوروکراسی دولتی متصل است. کارتل "هرمس" خودش را به‌عنوان کمپانی مردم توصیف می‌کند که از منابع ملی نفت دربرابر کمپانی‌های چندملیتی دفاع کرده و از طریق روحیه‌ی سنتی "سوبورنوست" (Sobornost) [یعنی نهادی دسته‌جمعی برپایه‌ی عشق متقابل همه به مسیح] و ضدیت با فردگرایی، این منابع را توسعه می‌دهد. (۵)

ادامه در شماره‌ی بعد

یادداشت‌ها:

- ۱- بنیان‌گذار آروآسیائیسیم ن. اس. تروبتسکوی (N.S. Trubetskoi) بود، که بیش‌تر به نام رهبر محفل زبان‌شناسی پراگ شناخته می‌شود. کتاب او به نام "اروپا و بشریت" (صوفیا، سال ۱۹۲۰) تبدیل به مانیفست جنبش جدید شد.
- ۲- دبیر کل حزب کمونیست فدراسیون روسیه، گنادی زوگانوف (Gennady Zuiganov)، سندی درونی به اسم "نگاهی به فراسوی افق" نوشته است که ایدئولوژی آروآسیائی همان‌گونه که در این‌جا مشخص شد یعنی (تمدن روسیه سرانجام اتحادیه‌ی بزرگ آروآسیائی را دوباره برقرار خواهد کرد و الا آخر) از آن تراوش می‌نماید. این نوشته توسط استانیسلاو منشیکوف (Stanislav Menshikov) معتبر در خبرنگارهایش به نام "جامعه‌ی مشترک‌المنافع آروآسیائی و اروپای شرقی" در ژانویه‌ی ۱۹۹۵، صفحات ۱۰ و ۱۱، خلاصه شده است. "پلاتفرم لنینیستی" در درون حزب کمونیست فدراسیون روسیه (CPRF)، با زوگانوف به‌خاطر "انحراف ناسیونالیستی‌اش" به مقابله برخاست، ولی همان‌طور که آخرین برنامه‌ی حزب، که در کنگره‌ی سوم در ژانویه‌ی ۱۹۹۵ به تصویب رسید، نشان می‌دهد گروه "آروآسیائی" زوگانوف کنترل حزب را در دست دارد. به‌عنوان یک مثال گفتنی، شعار "کارگران جهان متحد شوید!" از برنامه‌ی حزب - بدون یک رأی‌گیری و علانغم وجود مخالفین - حذف گردید.
- ۳- سرگئی کورگینیان (Sergei Kurginian)، سناریوی هفتم، قسمت ۳ (مسکو، سال ۱۹۹۲)، صفحه‌ی ۱۴۶.
- ۴- سمیر امین (Samir Amin)، قطع‌ارتباط: به‌سوی جهانی چندقطبی، ترجمه‌ی مایکل ولفرس (لندن: کتاب‌های ضد (Zed Books)، ۱۹۹۰)، صفحه‌ی ۲۳.
- ۵- والری نوروف (Valery Neverov)، مدیرعامل شرکت هرِمِس (Hermes)، "نفت و ایدئولوژی"، پراودا، ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۴.

مندرج در نشریه‌ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره‌ی ۲۲، تیر ۱۳۹۳

[بازگشت](#)